

## نقادی انتقادات غلامرضا فیاضی به براهین ملاصدرا در ابطال تناسخ

(نویسنده مسئول) دکتر محمود صیدی

دانشیار گروه فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه شاهد

m.saidiy@yahoo.com

دکتر سید محمد موسوی

دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه علوم اسلامی رضوی

### چکیده

تناسخ یکی از مهم ترین موضوعات فلسفی در تاریخ اندیشه بشری است که فیلسوفان بزرگ از دیرباز مباحث زیادی را در اثبات یا ابطال آن مطرح نموده اند. ملاصدرا با استفاده از دو برهان امتناع رجوع شیء از فعلیت به قوه و لزوم تعطیل نفس ناطقه از انجام افعال به هنگام قطع تعلق از بدن نخستین تا تعلق به بدن دوم، به ابطال نظریه تناسخ می پردازد. عمده انتقادات مطرح شده توسط فیاضی به این براهین، ناشی از خلط و مغالطه در این موارد می باشد: مفهوم قوه و استعداد و نسبت آن با فعلیت، ترکیب اتحادی نفس ناطقه با بدن و مرتبه ضعیف و ناقص بودن بدن نسبت به مرتبه نفس ناطقه، اشتدادی بودن حرکت جوهری و اتصاف آن به فعلیت مراتب مختلف بدون از دست دادن فعلیت سابق و تناقض برخی از اشکالات با یکدیگر.

کلیدواژگان: ملاصدرا، تناسخ، قوه، فعلیت، فیاضی، نفس ناطقه، بدن.

## مقدمه

مباحث مربوط به نفس ناطقه، مجرد بودن، امکان یا امتناع تناسخ، مراتب و ادراکات آن از جمله مباحثی است که از دیرباز ذهن اندیشمندان بزرگ را در طول تاریخ فلسفه به خود مشغول داشته و هر یک از فلاسفه بزرگ نظریاتی در این زمینه ارائه نموده اند. نظریه تناسخ از جمله مسائلی است که فلاسفه دوران باستان مانند فیثاغورث (کاپلستون، ۱۳۸۸: ۴۲)، افلاطون؛ (۱۳۸۷: ۲۱۴ و ۲۱۷) و سپس فلوطین (۱۳۶۶: ۳۵۲) بدان معتقد بودند و با استفاده از آن سعی در اثبات کیفیت عقاب اعمال انسانی بودند.

با ترجمه آثار فلسفی به زبان عربی متفکران مسلمان با نظریات مختلف در مورد نفس ناطقه از جمله نظریه تناسخ آشنا شدند. فلاسفه مشائی و در رأس آنان ابن سینا، براهینی در ابطال این نظریه اقامه نمودند. طبق نظر شیخ الرئس لازمه تناسخ اجتماع دو نفس ناطقه در یک بدن می باشد که ممتنع است (ابن سینا، ۱۳۶۳، صص ۱۰۸-۱۰۹). در میان حکیمان مسلمان نیز برخی از فلاسفه اشراقی معتقد به نظریه تناسخ بوده اند و استدلالهائی نیز در اثبات آن اقامه کرده اند (شهرزوری، ۱۳۸۳، ج ۳: ۵۶۸).

یکی از بخش های بسیار مهم حکمت متعالیه، مباحث مربوط به نفس ناطقه و اثبات معاد جسمانی می باشد که در سفر چهارم اسفار اربعه مطرح گشته است. بدین لحاظ سفر نفس در حکمت متعالیه، جزء مسائل الهیاتی می گردد نه طبیعیات. ملاصدرا علاوه بر تأیید مباحث ابن سینا (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۱۰) در مورد امتناع تناسخ، خود نیز براهینی در ابطال آن اقامه نموده است.

مباحث صدرائی در مورد نفس ناطقه و معاد، محل بحث های بسیار فلسفی و قرآنی-روائی در میان اندیشمندان پس از او بوده است. استاد غلامرضا فیاضی یکی از مدرسان مشهور فلسفه در شهر قم می باشد که سعی نموده طبق مبانی خویش، به نقادی نظریات فلاسفه پیشین در این زمینه پردازد که در پژوهش حاضر به نقادی اشکالات این مدرس فلسفه به براهین ملاصدرا در ابطال تناسخ پرداخته می شود. شایان توجه است که تاکنون هیچ گونه پژوهشی در این مورد انجام نگرفته است.

## برهان امتناع رجوع شیء از فعلیت به قوه

با نظر به رابطه فعلیت و قوه، حرکت جوهری، اتحاد عالم با معلوم و سایر مبانی حکمت متعالیه ملاصدرا برهان خویش در ابطال تناسخ را چنین تقریر کرده است: تعلق نفس ناطقه به بدن ذاتی بوده و ترکیب میان آنها اتحادی است. از این رو حقیقت انسان یعنی نفس و بدن او، حرکت جوهری ذاتی دارد که دائماً در زمان تعلق داشتن به بدن مادی از حالت قوه و استعداد به سوی فعلیت حرکت می کند. خروج نفس ناطقه و بدن از قوه به فعلیت همراه یکدیگر بوده و حالت قوه یا فعلیت نفس، به ازاء همان حالت وجودی برای بدن می باشد. این حرکت جوهری تا به فعلیت کامل رسیدن حقیقت انسانی در سعادت یا شقاوت ادامه دارد. هنگامی که نفس ناطقه در نوعی از انواع بالفعل محض گردد، بالقوه گشتن دوباره آن محال است. همان گونه که حیوان بالفعل هیچ گاه نطفه یا علقه نمی گردد. در صورتی که نفس تناسخ شده ای به جنین مثلا تعلق گیرد، موجود

بالفعل، بالقوه می گردد و نفس ناطقه بالفعل به بدن بالقوه تعلق خواهد گرفت. حال آنکه به دلیل اینکه ترکیب نفس ناطقه با بدن ذاتی و اتحادی است، بالفعل بودن یکی و بالقوه بودن دیگری، ممتنع است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۹، صص ۲-۳).

پیش از پرداختن به انتقادات استاد فیاضی نسبت به این استدلال و نقادی آنها، توجه به این نکته ضروری است که نقل ایشان از عبارات این برهان با عبارات منقول در آثار صدرالمتألهین تفاوت های فاحشی دارد که برای نمونه به برخی از آنها اشاره می شود: «... فلو تعلقت بعد خروجها الی الفعل ببدن آخر فذلک البدن اما ذو نفس او لم يتعلق به نفس بعد و التالی بقسیمه باطل....» (فیاضی، ۱۳۹۳، ص ۴۷۲). در تقریر ملاصدرا از برهان مذکور چنین ادعائی مطرح نشده و مشخص است که این تقریر بازگشت به برهان ابن سینا در ابطال تناسخ یعنی لزوم اجتماع دو نفس در یک بدن می باشد (ابن سینا، ۱۳۶۳، صص ۱۰۸-۱۰۹).<sup>۱</sup> حال آنکه ملاصدرا در صدد ابطال تناسخ با برهانی مبتنی بر مبانی صدرائی است. هم چنین این عبارات در آثار صدرالمتألهین یافت نمی شود: «... فلانه رجع من الفعل الی القوه و هو محال بوجوه ثلاثه...»، «الاول إن حركة النفس جوهرية و كل حركة جوهرية ذاتية والذاتی لا یختلف و لا یتخلف؛ فلا یمکن خلافها بقسر أو طبع أو ارادة أو اتفاق و رجوعها من الفعل الی القوه تخلف فی الذاتی.»، لا ستلزامه انسلاب الشیء عن نفسه و بعبارة اخرى لو كانت فعلیه ما قوه لقوتها لزم كونها اصف من نفسها بمقتضى...» (فیاضی، ۱۳۹۳، ص ۴۷۲).

انتقادات استاد غلامرضا فیاضی به این برهان را می توان در عناوین ذیل مورد بررسی و نقادی قرار داد:

### محال نبودن بازگشت فعلیت به قوه

یکی از قسمت های انتقادات استاد فیاضی به برهان ملاصدرا، ناظر به ممتنع نبودن بازگشت موجود بالفعل به سوی بالقوه است. بدین بیان که تعلق دوباره نفس بالفعل به بدن بالقوه ممتنع نیست. در این قسمت به بررسی نقادانه این اشکالات پرداخته می شود:

[۱] مدعای این برهان، باطل بودن همه اقسام تناسخ اعم صعودی، نزولی و... است. در حالی که نتیجه این استدلال در فرض صحت همه این موارد را در بر نمی گیرد. مثلا ممکن است روح نوزادی متوفی مشمول تناسخ شده و به بدن نوزاد دیگری که آماده تعلق روح است، تعلق گیرد. این دلیل، محال بودن این قسم را اثبات نمی کند (فیاضی، ۱۳۹۳، ص ۴۷۶). هم چنین اگر کسی بمیرد و روح او پس از مدتی به بدنی مشابه یا همانند آن تعلق گیرد، بازگشتی از فعلیت به قوه یا استعداد صورت نمی گیرد (فیاضی، ۱۳۹۳، ص ۴۷۷).

نقد: مدعای این برهان، امتناع رجوع نفس بالفعل به بدنی بالقوه است. به دلیل اینکه نفس ناطقه و بدن، مراتب حقیقت واحد هستند، در فعلیت و قوه، متناسب یکدیگر هستند و لذا تعلق نفس ناطقه بالفعل به بدن بالقوه محال است. دیگر اینکه، فعلیت و قوه، مراتب مختلف دارند و هر مرحله ای از موجودی مادی، استعداد مرحله بعدی را دارد و فعلیت مرحله سابق می باشد. هر چند نوزاد، نسبت به سایر مراحل انسانی مانند نوجوانی، جوانی و... بالقوه بوده ولی بالفعل نوزاد است و

۱. تقریر مختصر برهان ابن سینا در ابطال تناسخ چنین است: با قابلیت داشتن بدن، عقل فعال نفس ناطقه را به بدن افزایه می نماید. در صورتی که نفس تناسخ شده ای نیز به بدن تعلق گیرد؛ دو نفس در یک بدن اجتماع خواهند نمود. حال آنکه هر فردی در مقام ذات خویش و بادهتا می داند که فردی واحد است نه دو فرد.

دارای نفس خیالی مجرد می باشد. تولد زنده طفل به معنای استقلال وجودی او از نفس مادر در دریافت فیض می باشد. در صورتی که نوزاد دارای نفس خیالی مجرد نباشد، مرده متولد می شود و زندگی جمادی یا نباتی خواهد داشت: «فالجنین نبات بالفعل و حیوان بالقوة إذ لا حس له و لا حركة إرادية و بهذه القوة ممتاز عن سائر النباتات...» (ملاصدرا، ۱۳۶۰ ب، ص ۲۲۹). با نظر به مراتب گفته شده، لازمه تعلق نفس یک نوزاد به نفس نوزاد دیگری، عروض دو فعلیت موازی به یک ماده می باشد و به دلیل اینکه بدن نوزاد دوم خود دارای نفس است، امکان تعلق نفس دیگری به او ممتنع می باشد. زیرا که ماده نوزاد مفروض، دارای صورت یا فعلیت مختص خویش هست و نسبت به همان مرحله قابلیت یا استعداد ندارد. به بیان دیگر، بدن نوزاد دوم، به دلیل داشتن نفس ناطقه قابلیت تعلق نفس دیگری را ندارد. دقیقاً همان گونه که آب، قابلیت آب شدن مجدد را ندارد و نوزاد نیز نسبت به نوزاد بودن، استعداد و قابلیت ندارد. نوزاد صرفاً نسبت به مراحل بعدی، قابلیت اتصاف دارد نه نسبت به فعلیت نوزاد. با نظر به نکات گفته شده، قسمت دوم اشکال گفته شده نیز صحیح نیست. در فرض فوت کسی، تعلق نفس ناطقه او به بدنی همسان و مشابه، نیز ممتنع است. زیرا که بدن فرد همسان یا مشابه، خود دارای نفس ناطقه هست و بدین دلیل قابلیت تعلق نفس دیگری را ندارد. مثلاً فردی که بیست سال سن دارد، قابلیت بیست ساله شدن در او منتفی است و لذا نفس فرد بیست ساله ی دیگری به بدن او تعلق نمی گیرد.

[۲] ملا صدرا با سایر پیروان او دلیلی بر امتناع بازگشت فعلیت به قوه یا استعداد اقامه ننموده اند (فیا ضی، ۱۳۹۳، ص ۴۷۷). بنابراین بدون اینکه دلیلی در این زمینه اقامه شود یا مدعائی بدیهی باشد، نتیجه ی این استدلال، محال بودن بازگشت فعلیت به قوه یا استعداد می باشد.

نقد: استدلال ملاصدرا در بطلان رجوع شیء از فعلیت به قوه چنین است: فعلیت، تشخیص، وحدت، وجود و سایر مفاهیم مشابه، مساوق یکدیگر هستند. به گونه ای که اتحاد مصداقی و اختلاف مفهومی دارند. بدین نظر، حقیقت شیء بالفعل، نحوه وجود آن می باشد و با نظر به اصالت وجود، واقعیت هر شیء ای نحوه وجود آن است: «إِنَّ الصَّوْرَةَ تَمَامُ الْهَيْوَلِيِّ الَّتِي بَهَا يَصِيرُ مَوْجُودَةً بِالْفِعْلِ وَ بَهَا بَقَاءُهَا وَ كَمَالُهَا.» (ملاصدرا، ۱۳۰۲، ص ۳۵۶). از این جهت، در صورتی که فرض شود، موجودی بالفعل، به بالقوه بازگشت نماید، مستلزم از بین رفتن یک حقیقت وجودی و تبدیل آن به حقیقت وجودی دیگر و سلب حقیقت یک شیء از ذات خود می باشد: «... کمال الشیء بما هو کماله إذا فسد، فسد ذلك الشیء.» (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۳).

### صورت بدن نبودن نفس ناطقه

در نظر ملاصدرا نفس ناطقه صورت (مادی، مثالی و عقلی) بدن هست (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۵، ص ۲۸۶) و این برهان مبتنی بر همین مبنا می باشد. زیرا که نفس ناطقه فعلیت دهنده به بدن می باشد و حالت ابهام یا استعداد بدنی را تحصیل می بخشد. حال آنکه چنین مدعائی صحیح نیست. زیرا که نفس ناطقه مجرد از بدن بوده و بدن نیز آلت یا ابزار آن است. در نتیجه قرار گرفتن دور روح در یک بدن، به معنای استفاده دور روح از یک ابزار می باشد و دلیلی بر امتناع این فرض وجود ندارد. همان گونه که نویسنده ممکن است از یک قلم به نوبت استفاده کنند (فیا ضی، ۱۳۹۳، ص ۴۷۶).

نقد: رابطه نفس ناطقه با بدن، مانند رابطه انسان با قلم و ابزاری که از آن استفاده کرده و سپس آنرا می‌کند، نیست: «آلت و ابزار بودن بدن برای نفس ناطقه مانند چکش و اژه برای نجار نیست تا اینکه گاهی از آن استفاده نموده و سپس آنرا می‌کند و شخص نیز در حالت قبل و بعد از استفاده از آن آلت یکسان باقی بماند...» (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۸، ص ۳۸۴). در این گونه موارد، انسان ترکیب حقیقی با شیء مورد استفاده مانند چکش، اژه، قلم و... ندارد و هر یک از آنها بدون دیگری نیز تحقق دارد. حال آنکه در رابطه نفس ناطقه با بدن، ترکیب آنها، حقیقی است و هیچ یک بدون دیگری تحقق ندارد: «ملاک ترکیب اتحادی آن است که این دو جزء به وجودی واحد موجود باشند و دو شیء وقتی به وجود واحد موجود می‌شوند که... یکی قوه و مبهم و دیگری فعلیت و متعین...» (آشتیانی، ۱۳۸۱، صص ۳۰۵-۳۰۶). در نتیجه قرار گرفتن یا تعلق دو روح یا نفس ناطقه به یک بدن صحیح نیست و مثالی که در اشکال آورده شده، ارتباطی به رابطه نفس ناطقه با بدن ندارد.

### تخلف ناپذیری حرکت جوهری نفس ناطقه

در نظر ملاصدرا حرکت جوهری به دو قسم، طولی یا اشتدادی و عرضی تقسیم می‌شود. در حرکت اشتدادی، نفس انسانی مثلاً به تدریج مراتب کمال و فعلیت را طی می‌نماید تا اینکه به کمالات مختص خویش واصل می‌گردد (ملاصدرا، ۱۳۶۰ الف، ص ۱۸۴) و هنگام وصول به کمالات بازگشت دوباره متحرک به حالت قوه و استعداد محال است. برهان فوق الذکر ملاصدرا مبتنی بر همین دیدگاه می‌باشد که استاد فیاضی انتقاداتی را نسبت به آن مطرح می‌نماید. در این قسمت به نقادی این اشکالات پرداخته می‌شود:

[۱] در صورتی که حرکت جوهری نفس ناطقه تخلف پذیر نباشد، ساکن بودن نفس ناطقه بعد از قطع تعلق از بدن و مرگ چگونه تبیین می‌شود؟ مبنای استدلال فوق الذکر، قطع شدن یا اتمام حرکت نفس ناطقه بعد از مرگ می‌باشد. با نظر به اینکه حرکت نفس ناطقه بعد از مرگ قطع می‌شود، نفس ناطقه ساکن می‌گردد و سکون آن نیز تخلف از امری ذاتی یعنی حرکت جوهری است (فیاضی، ۱۳۹۳، صص ۴۷۷-۴۷۸).

نقد: رابطه سکون و تغییر عدم و ملکه است یعنی ساکن به موجودی اطلاق می‌شود که قابلیت حرکت و تغییر را داشته باشد (ملاصدرا، ۱۳۶۳، ص ۳۸۹). نفس ناطقه بعد از مرگ مانند سایر موجودات مجرد از ماده، ساکن نیست بلکه ثابت می‌باشد. زیرا که هیچ جهت قوه و اشتدادی در آن باقی نمانده و قابلیت اتصاف به حرکت را ندارد. ثابت بودن نفس ناطقه بعد از مرگ، تخلف از امری ذاتی نیست. زیرا که تا قبل از مرگ، نفس ناطقه حالت قوه و اشتداد داشت و لذا حرکت جوهری می‌نمود ولی بعد از مرگ به کمال و فعلیت مختص خویش واصل شده است. به کمال و فعلیت رسیدن، مقتضای ذات موجودی مادی است نه تخلف از حقیقت ذاتی آن: «ارشد و حرکت و نهایتاً مرگ حیوانات و انسانها به فعلیت رسیدن و به غایت واصل شدن آنهاست.» (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج ۷، صص ۲۱۲-۲۱۳).

[۲] در این استدلال مغالطه اشتراک لفظ وجود دارد. توضیح اینکه؛ ذاتی در دو مقدمه این برهان به یک معنا به کار نرفته است. ذاتی در بحث حرکت جوهری در مقابل عرضی به کار می‌رود که به معنای حرکت در ذات شیء متحرک و صفت ذات بودن آن است. در این معنا، عرضی به معنای صفات و عوارض یک شیء می‌باشد. حال آنکه تخلف ناپذیری بودن ذاتی یک

شیء طبق مقتضای قاعده "الذاتی یا یختلف ای لایتبدل" به معنای ذاتی باب ایساغوجی یعنی جنس، فصل یا نوع است. یعنی اینکه ذاتیات (جنس، فصل و نوع) یک موجود هیچ گاه تغییر نمی کند و از آن جدا نمی شود. مثلا ممکن نیست انسانی، حیوان یا ناطق نباشد. این معنای ذاتی در باب حرکت جوهری کاربرد ندارد. زیرا که حرکت نحوه وجود است و وجود نیز مقوم ماهیت نمی باشد. نتیجه اینکه؛ هر چند ذاتی باب ایساغوجی تخلف ناپذیر است ولی در مورد حرکت جوهری به کار نمی رود و تخلف ناپذیری، ویژگی صفت ذاتی نمی باشد (فیاضی، ۱۳۹۳، ص ۴۷۸).

نقد: در نظر ملا صدرا، حرکت خروج تدریجی از قوه به فعل می باشد (ملا صدرا، ۱۴۲۲، ص ۱۰۳). با نظر به اینکه قوه و فعل از معانی وجودی است، حرکت نیز در وجود یک شیء جریان دارد و از عوارض موجود مادی است (ملا صدرا، ۱۹۸۱، ج ۳، ص ۲۰). هنگامی که موجودی مادی با حرکت جوهری خویش به غایت حرکت یعنی فعلیت محض واصل گردید، امکان تخلف از این حرکت و حقیقت وجودی یعنی ذات آن و بازگشت دوباره به استعداد و قوه محال است: «سعادت یا شقاوت اخروی انسان به دلیل علّت های دائمی و همیشگی است و مانند علّت ها و اسباب اتفاقی عالم ماده نیست. از این رو به مقتضای قاعده "الذاتی لایختلف و لایتخلف"، عالم آخرت ثابت، بدون تغییر و همیشگی است.» (نوری، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۵۱۱). مغالطه صورت گرفته در این اشکال آن است که ذاتی در قاعده "الذاتی لایختلف و لایتخلف" به معنای ایساغوجی دانسته و از معنای وجودی ذاتی و دلالت قاعده بر عدم تبدل یا از بین رفتن حقیقت وجودی شیء بالفعل غفلت شده است.

[۳] این استدلال نهایتا اثبات می کند که حرکت جوهری یک انسانی مادامی که متحرک است، جانشین پذیر یا تخلف پذیر نیست. حرکت جوهری یک انسان از نوزادی به پیری هیچ گاه تخلف نمی پذیرد. یعنی در همان حرکت، تغییر از پیری به نوزادی امکان ندارد. این لازمه ارتباطی به مسئله ابطال تناسخ ندارد. زیرا که تخلف حرکت از پیری به نوزادی نیز ممتنع است. دیگر این مورد بحث دو حرکت جداگانه و مستقل است که ارتباطی با یکدیگر ندارد (فیاضی، ۱۳۹۳، ص ۴۷۸). زیرا که حرکت از نوزادی به پیری، تکاملی و حرکت از پیری به نوزادی، تنزلی است. همان گونه که با حرکت جوهری؛ آب به بخار و بخار نیز به آب تبدیل می شود بدون اینکه محالی رخ دهد (فیاضی، ۱۳۹۳، ص ۴۷۹).

نقد: حرکت از پیری به نوزادی امکان ندارد و دلیل آن عدم وجود قوه و استعداد در شخص پیر جهت حرکت به سوی نوزادی می باشد: «اگر کمال ثانی در کار نباشد پس حرکت به سوی چیست؟ حرکت به این سو پیش برود یا به سوی دیگر، هر دو علی السویه خواهد بود، یعنی ترجیح بلا مرجح است.» (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۱۱، ص ۱۲۷). ولی دلیلی بر عدم امکان حرکت بالعکس (تخلف پذیری) یعنی از نوزادی به پیری توسط استاد فیاضی اقامه نشده و در حد ادعای صرف باقی مانده است. بیان گردید که دلیل چنین حرکت قوه و استعداد داشتن نوزاد جهت حرکت به سوی پیری و رشد می باشد. مثال هایی نیز که توسط مستشکل بیان گردیده یعنی تبدیل آب به بخار و بالعکس ارتباطی به موضوع مورد بحث ندارد. زیرا که هر یک از آب و بخار قابلیت تبدیل شدن به دیگری را دارد.

[۴] این استدلال تنها در برخی از مصادیق و موارد حرکت جوهری یعنی حرکت دوری صحیح است. توضیح اینکه حرکت متشابه به دو قسم غیر دوری مانند تبدیل چوب به خاکستر، خاکستر به خاک و... و دوری مانند حرکت جوهری و تبدیل آب به بخار و بخار به آب (این روند تا بی نهایت ادامه دارد). تقسیم می شود (فیاضی، ۱۳۹۳، ص ۴۸۰). در صورتی که حرکت انسان و رابطه نفس ناطقه با بدن در این حرکت، مانند حرکت و تغییر آب به بخار و بالعکس باشد، تعلق نفس ناطقه

بالفعل به بدن بالقوه محال خواهد بود و این استدلال نیز صحیح است. حال آنکه حرکت نفس ناطقه و بدن این چنین نیست. زیرا که در این حرکت، نفس ناطقه به بدن تبدیل نمی گردد و بدن نیز به نفس ناطقه مبدل نمی گردد.

نقد: همان گونه که قبلا نیز اشاره شد؛ حرکت جوهری در نظر صدرالمتهلین به دو قسم عرضی و طولی تقسیم می شود (طباطبائی، ۱۴۱۶، ص ۲۱۱). حرکت نفس ناطقه، از نوع دوم می باشد که طی آن نفس ناطقه به تدریج مراتب کمال و فعلیت را طی می نماید تا اینکه به فعلیت کامل برسد. در این گونه حرکت، نفس ناطقه با وصول به هر فعلیتی، فعلیت سابق را از دست نمی دهد بلکه واجد آن به گونه شدت و بساطت می گردد. حال آنکه در حرکت عرضی، متحرک فعلیت سابق را از دست داده و فعلیت جدید را تحصیل می نماید. ماده با اتصاف به صورت آب، فعلیت بخار را از دست می دهد و هم چنین با تحصیل فعلیت بخار، صورت آب را از دست می دهد. آیا انسان (به هنگام تعلق به جسم مادی) با وصول به مرتبه تجرد خیالی، مرتبه بدن مادی را از دست می دهد؟ یا با وصول به مرتبه تجرد عقلی، دیگر ادراکات خیالی ندارد؟ امری که بادهتا نادرست است: «نفس یک شیء ذی مراتب است که با حفظ مراتب پی در پی فزونی در آن پیدا می شود.» (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۱۱، ص ۵۱۷)، بدون اینکه صورتی را از دست دهد.

[۵] در این استدلال میان حرکت قهقرایی با حرکت نزولی خلط و مغالطه صورت گرفته است و به استناد باطل بودن حرکت قهقرایی به محال بودن حرکت نزولی استدلال شده است. حال آنکه این دو حرکت متفاوت از یکدیگر هستند. حرکت قهقرایی بازگشت دوباره همان شخص از پیری به کودکی یا نوجوانی است. لازمه چنین حرکتی اعاده معدوم بوده و صحیح نیست. حال آنکه حرکت نزولی تداوم حرکت پیشین است نه بازگرداندن آن. مثلا کسی مسیر حرکت از قم به تهران را طی نموده و دوباره بازگشت نماید. چنین حرکتی قهقرایی نبوده و ممتنع نیست (فیاضی، ۱۳۹۳، ص ۴۸۰).

نقد: استاد فیاضی در این اشکال حرکت نفس را نزولی می داند. حال آنکه در اشکالات و نقدهای پیشین حرکت نفس ناطقه را مانند تبدیل آب به بخار و بالعکس دانست. از این جهت این اشکال با نقدهای پیشین سازگاری نداشته و در تعارض است. شگفت انگیز اینکه، ایشان حرکت قهقرائی نفس را در این اشکال به دلیل امتناع اعاده معدوم صحیح نمی داند. دیگر اینکه حرکت نزولی به معنای حرکت از ضعف به شدت نیز ممتنع است. زیرا که شدید قابلیت اتصاف به ضعیف را ندارد. مثالی حرکت از قم به تهران و بالعکس نیز ارتباطی به موضوع حرکت جوهری ندارد. زیرا که این مثال در مورد حرکت مکانی است و چنین حرکتی در ذات و حقیقت موجود متحرک و به فعلیت وجودی واصل شدن آن نیست. بنابراین این اشکال دچار مغالطه احکام حرکت عرضی با لوازم حرکت جوهری است.

### محال نبودن ترکیب شیء از قوه و فعل

در برهان فوق الذکر ملاصدرا بیان نمود که لازمه تناسخ بازگشت نفس ناطقه بالفعل به سوی بدن بالقوه و تعلق به آن است. استاد فیاضی انتقاداتی به این امر بیان می دارد که به بررسی نقادانه آنها پرداخته می شود:

[۱] در مقدمه نخست ادعا گردیده که حرکت نفس ناطقه و بدن در فعلیت و قوه، ملازم یکدیگر بوده و همراه هم هستند. حال آنکه چنین مقدمه ای صحیح نبوده و مخدوش است و رشد یا حرکت یکی از این دو ملازم با رشد یا حرکت دیگری

نیست. با نظر به اینکه روح و بدن دو وجود [مستقل] دارند، ممکن است بدون رشد یا حرکت نفس ناطقه، بدن او رشد داشته باشد یا اینکه روح ساکن باشد ولی بدن حرکت و رشد نماید (فیاضی، ۱۳۹۳، ص ۴۷۹).

نقد: این اشکال صرفاً مطرح نمودن ادعائی در مورد رابطه نفس ناطقه با بدن است و دلیلی نیز بر آن اقامه نمی‌گردد. هر فردی در درون ذات خویش می‌یابد که ادراک کننده علوم و احساس کننده آلام و لذات، یک حقیقت است: «انسان حقیقت واحد با درجات و اسامی گوناگونی دارد که در هر عالمی به نامی خاص و متناسب با آن در مقام صعود نامیده می‌شود.» (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج ۶، صص ۲۲-۲۳). بنابراین نفس و بدن مراتب یک حقیقت هستند که فرض وجود جداگانه برای آنها صحیح نیست. دیگر اینکه فرض حرکت هر یک از نفس یا بدن بدون حرکت دیگری نامعقول است. زیرا که نفس متعلق به بدن حالت بالقوه دارد و لذا همواره حرکت جوهری بدون سکون دارد. آیا می‌توان فرض نمود که فردی بدن نوزادی مثلاً داشته باشد ولی واجد ادراکات، علوم و تخیلات فردی سالخورده باشد؟ هم چنین آیا می‌توان فرض نمود که بدن فردی کامل و تمام باشد ولی هیچ گونه ادراکی از برخی لذات یا آلام جسمانی نداشته باشد؟ مثلاً فرد بالغ تصویری از برخی لذت‌های جسمانی و ادراک آنها دارد که فرد نابالغ هیچ گونه ادراکی از آنها ندارد.<sup>۲</sup>

[۲] نفس ناطقه و بدن ترکیب اتحادی از نوع بالفعل و بالقوه ندارند. زیرا که بدن نیز مانند نفس ناطقه موجودی بالفعل است نه بالقوه. اگر نفس ناطقه تناسخ شده‌ای به بدن دیگری تعلق بگیرد، اجتماع موجود بالفعل با بالقوه لازم نمی‌آید. بلکه در این صورت، هر دو بالفعل هستند. به ویژه با فرض حدوث جسمانی نفس ناطقه، نمی‌توان از این اشکال پاسخ گفت (فیاضی، ۱۳۹۳، ص ۴۷۹).

نقد: موجودات مادی از دو حیثیت مختلف متصف به قوه و استعداد یا فعلیت می‌گردند. مثلاً بدن هر چند نسبت به مراحل بعدی رشد جسمانی بالقوه است ولی نسبت به مراحل قبلی بالفعل می‌باشد. در مورد رابطه نفس ناطقه با بدن به دلیل ترکیب اتحادی، می‌بایست فعلیت و قوه محاذی یکدیگر باشد. از این رو طفل تازه متولد شده هر چند دارای نفس خیالی و بدن بالفعل است (نسبت به مرحله جنینی) ولی نسبت به مراحل دیگر مانند نوجوانی، جوانی و... هم چنین ارتقاء در اشتداد ادراکات خیالی، وهمی و عقلانی بالقوه می‌باشد. نتیجه اینکه مطرح شدن این اشکال ناشی از مغالطه میان حیثیات متفاوت یک موجود مادی در اتصاف به فعلیت یا قوه می‌باشد.

[۳] ملاصدرا در این استدلال مدعی است که لازمه تناسخ، تعلق نفس ناطقه بالفعل به بدن بالقوه می‌باشد که طی آن ترکیب بالفعل و بالقوه لازم آمده و امری محال است. حال آنکه ملاصدرا خود ترکیب ماده و صورت را حقیقی می‌داند نه انضمامی. در صورتی که برهان اقامه شده صحیح باشد، ترکیب حقیقی ماده و صورت نیز ممتنع خواهد بود (فیاضی، ۱۳۹۳، ص ۴۷۹). بدین نظر، مبانی و نظریات ملاصدرا در مورد ابطال تناسخ با ترکیب حقیقی بودن ماده و صورت، سازگاری نداشته و تناقض دارد (فیاضی، ۱۳۹۳، ص ۴۷۹).

۲. ملاصدرا در این مورد می‌گوید: «فالجین نبات بالفعل و حیوان بالقوه إذ لا حس له و لا حركة إرادية و بهذه القوة ممتاز عن سائر النباتات و إذا خرج الطفل من جوف أمه صارت في درجة النفوس الحيوانية إلى أوان البلوغ الصوري ثم يصير ناطقة مدركة للكليات بالفكر و الروية فإن كان فيها استعداد الارتقاء إلى حد النفس القدسية و العقل بالفعل فبلغت إليه عند حدود الأربعين و هو أوان البلوغ العقلي و الأشد المعنوي.» (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ب، ص ۲۲۹).



نقد: ملاصدرا به دلیل ترکیب حقیقی دانستن ماده و صورت، ترکیب نفس ناطقه با بدن را نیز حقیقی می‌داند. با نظر به این نکته، موجود مرکب از ماده و صورت در خارج یک شیء می‌باشد ولی به دو حیثیت بالفعل و بالقوه متصف می‌گردد. از این حیثیت فعلیت و قوه در یک موجود محاذی یکدیگر می‌باشد و به وزان حرکت حقیقت انسانی، نفس و بدن او نیز از حالت استعداد خارج شده و به فعلیت متصف می‌گردد. بنابراین طبق مبنای ترکیب حقیقی، ترکیب موجود بالفعل با حیثیتی استعدادی غیر منطبق با آن ممتنع است. مثلاً نفس انسانی در مرحله نوجوانی ترکیب حقیقی و اتحادی با بدن در همان مرحله دارد ولی تعلق یافتن آن به بدنی در مرحله نوزادی یا پیری به دلیل ترکیب حقیقی ممتنع است: «أن التركيب بين المادة والصورة اتحادی وكذا النفس والبدن لأنها تمامه.» (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۱۰۷). به دلیل تمام و کمال بودن نفس ناطقه نسبت به بدن، صرفاً با بدن خویش متحد می‌باشد نه با بدن دیگری. زیرا که این بدن مرحله ضعف و نقص همان نفس است.

[۴] استدلال مذکور مبتنی بر ترکیب حقیقی نفس ناطقه با بدن است. حال آنکه چنین ادعائی موارد نقضی دارد. مثلاً روح انسان در خواب از بدن جدا می‌گردد و بدون بدن در عالم رویا سیر می‌کند. در صورتی که نفس ترکیب حقیقی با بدن می‌داشت، انفصال آن از بدن ممتنع بود. به بیان دیگر، نفس نباتی ترکیب حقیقی با بدن دارد و رشد آن با بدن هماهنگ است نه نفس خیالی یا ناطقه. حال آنکه محل نزاع در مسأله تناسخ، نفس خیالی و ناطقه است نه نفس نباتی (فیاضی، ۱۳۹۳، ص ۴۷۹). نتیجه اینکه در این استدلال، میان احکام نفس نباتی با نفوس خیالی و ناطقه، مغالطه صورت گرفته است.

نقد: قسمتی از این اشکال با انتقاد پیشین سازگاری ندارد. فیاضی در این اشکال، ترکیب حقیقی نفس نباتی با بدن را می‌پذیرد. حال آنکه در اشکال پیشین، ترکیب حقیقی نفس ناطقه با بدن را به طور کلی منتفی دانست. در مورد مسأله خواب و جدائی روح از بدن آن گونه که در این اشکال بیان شد، می‌بایست بیان نمود که در برخی از خواب‌ها، شخص اتفاقاتی جسمانی و بدنی را در خواب می‌بیند. مثلاً حمله حیوانات وحشی و آسیب دیدن یا زخمی شدن، تشنگی یا گرسنگی مفرط، لذت و درد شدید جسمانی از نمونه‌های واضح در این مورد هستند. دیگر اینکه روح در عالم خواب به طور کلی از بدن جدا نمی‌گردد. زیرا که در طی خواب دیدن شخص افعال جسمانی را به همان کیفیت انجام می‌دهد مثلاً تنفس کرده و گردش خون نیز ادامه دارد. در صورتی که روح شخص در عالم خواب به طور کلی از جسم او جدا گردد، در این هنگام جسم شخص خواهد مرد و حیاتی نباتی خواهد داشت. حال آنکه چنین نیست و در نتیجه به دلیل ترکیب اتحادی نفس ناطقه با بدن، روح در عالم خواب به طور کلی از بدن جدا نمی‌گردد.

### تعطیل نفوس از تدبیر بدن در فرض تناسخ

دومین برهان ملاصدرا در ابطال تناسخ چنین است: در صورتی که نفس از بدن مفارقت پیدا کند، "آن" اتصال و تعلق نفس از بدن نخستین با "آن" اتصال به بدن دوم تفاوت دارد. "آن" امری عدمی است که طرف زمان می‌باشد. از این جهت، می‌بایست به دلیل تفاوت دو "آن"، زمانی میان قطع تعلق از بدن نخستین با تعلق به بدن دوم امتداد داشته باشد. نتیجه اینکه در فاصله زمانی مذکور، نفس ناطقه، بدنی را تدبیر نکرده و تعطیل از تدبیر بدن خواهد بود. حال آنکه تعلق نفس ناطقه به بدن ذاتی بوده و نحوه وجود نفس ناطقه تعلق داشتن به بدن و تدبیر آن است (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۱۲).

تقریر این برهان توسط استاد فیاضی تفاوت هائی با عبارات ملاصدرا دارد: این عبارت استاد فیاضی در تقریر ملاصدرا از این برهان وجود ندارد: "... لان الآن منتهی الیه للزمان فکل آن یحتاج الی زمان فیحتاج الآن الی زمانین و من أجل ذلك لا یتحقق تتالی الآنین فیینهما زمان لیس فیہ النفس متعلقه بالبدن؛ بل تكون معطلة عن تدبیرها... لانه لا یوافق حکمته تعالی." (فیاضی، ۱۳۹۳، ص ۴۸۱). دلیل این تفاوت در عبارات مشخص نیست. به ویژه اینکه نویسنده محترم یا محقق ارجمند کتاب علم النفس فلسفی به هنگام بیان دیدگاه های فلاسفه مختلف از جمله ملاصدرا، ظاهراً در صدد نقل عبارات از آثار خود فیلسوفان می باشد. در هر حال دلیل عدم رعایت امانت داری در نقل عبارات در سراسر کتاب "علم النفس فلسفی" مشخص نیست.

### انتقادات استاد فیاضی به برهان لزوم تعطیل نفس ناطقه از تدبیر بدن

استاد فیاضی انتقادات ذیل به برهان دوم ملاصدرا در ابطال تناسخ مطرح می نماید که در این قسمت به بررسی و نقادی آنها پرداخته می شود:

[۱] این استدلال با دو نقض جدی مواجه است: الف. بنابر نظریه آفرینش ارواح پیش از ابدان، نفوس قبل از تعلق به بدن، تحقق دارند و مشکل تعطیل یا معطل ماندن نفس از تدبیر بدن روی نمی دهد؛ ب. نفس ناطقه بعد از مرگ و پیش از قیامت یعنی در عالم برزخ نیز چنین حالتی داشته و بدون بدن تحقق دارد. حتی ملاصدرا نیز به چنین امری باور دارد. با وجود این، مشکل تعطیل نفس از تدبیر بدن در این مورد مطرح نمی گردد. نتیجه اینکه چگونه می توان معطل ماندن نفس ناطقه از تدبیر بدن را در زمانی اندک، دلیلی بر محال بودن مسأله تناسخ دانست؟ (فیاضی، ۱۳۹۳، ص ۴۸۳).

نقد: قسمت الف این اشکال ادعای قدیم بودن نفس ناطقه و تحقق پیش از بدن آنها در عالم ازل می باشد که براهین مستقلی در ابطال آن اقامه شده است. در هر حال تعطیل نفس ناطقه از انجام افعال یکی از اشکالات نظریه قدیم بودن نفس ناطقه می باشد. زیرا که نفس در عالم ازل بدنی ندارد تا اینکه افعال خویش را به واسطه آن انجام دهد و در صورت کامل بودن مانند مجردات بالذات هیچ گاه به بدن تعلق نخواهد گرفت (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۸، ص ۳۳۱). نتیجه اینکه فرض قدیم بودن نفس ناطقه نقض کننده استدلال مذکور نیست. تحقق نفوس در عالم برزخ نیز نقض کننده استدلال ملاصدرا نیست. زیرا که برهان مطرح شده در مورد تعلق تدبیری نفس ناطقه به بدن طبیعی و در عالم ماده است نه عالم برزخ. نفس با مرگ و ورود به عالم برزخ نیز تعلق به مثالی دارد که افعال خویش را به واسطه آن انجام می دهد (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۱۳۰). نتیجه اینکه این فرض نیز نقض کننده استدلال ملاصدرا نیست.

[۲] ملازمه بیان شده در مقدمه نخست استدلال صحیح نیست. توضیح اینکه ممکن است "آن" مفارقت نفس ناطقه از بدن، دقیقاً همان "آن" اتصال به بدن دیگری باشد. یعنی روح در همان "آن" جدائی از بدنی، به بدن دوم تعلق بگیرد. بدین بیان که روح در زمان تعلق به بدن دارای زمان خاصی می باشد که انتهای تعلق روح به بدون اول، ابتدای تعلق "آن" به بدن دوم هست. مثلاً قطاری می خواهد مسافت بیست کیلومتری را طی نماید که دو قسمت ده کیلومتری دارد. آن و صول به انتهای ده کیلومتر نخست، آن آغاز حرکت ده کیلومتر دوم می باشد بدون اینکه فاصله ای میان حرکت رخ دهد. نتیجه اینکه اگر روح بعد

از مفارقت از بدن اول به همان بدن تعلق بگیرد، تعارض و تناقض رخ می دهد. ولی اگر با مفارقت از بدن اول به بدن دیگری تعلق بگیرد، هیچ گونه تعارض و تناقضی روی نمی دهد (فیاضی، ۱۳۹۳، ص ۴۸۳).

نقد: مثال مطرح شده ارتباطی به حرکت جوهری انسان و رابطه نفس ناطقه با بدن ندارد. زیرا که صرفاً در مورد حرکت مکانی است و خروج از یک مکان و وصول به مکان دیگر می باشد. "آن" امری عدمی و طرف زمان که با تحلیل خروج متحرک از مبدأ یا وصول به منتهی حرکت انتزاع و تحلیل می گردد. در صورتی که "آن" جدا شدن از بدن اول "آن" دقیقاً همان "آن" تعلق به بدن دوم باشد، تتالی آنات لازم می آید. بدین بیان که دو "آن" در کنار همدیگر تحقق می یابند بدون اینکه زمان میان آنها فاصله باشد: «اگر شیئی به حدی برسد و بخواهد از آن حد جدا شود احتیاج به دو امر آنی داریم (یعنی مماسه و مباینه) و تتالی دو امر آنی هم محال است پس باید بین مماسه و مباینه، یک زمان و سکونی فاصله شود.» (مطهری، ۱۳۷۷، ج ۱۲، ص ۴۶۰).

### نتیجه گیری

غلامرضا فیاضی از منتقدان جدی براهین ملاصدرا در ابطال تناسخ و مبانی آن می باشد که در پژوهش حاضر به بررسی نقادانه اشکالات او به استدلال های ملاصدرا در این زمینه پرداخته شد. دیدگاه ملاصدرا در این زمینه مبتنی بر امتناع رجوع شیء از فعلیت به قوه و استعداد می باشد که چنین امری با استفاده از صورت بدن بودن نفس ناطقه، حرکت جوهری اشتدادی انسان و تعلق ذاتی نفس ناطقه به بدن اثبات می گردد. بدین جهت انتقادات غلامرضا فیاضی نیز در محورهای ذیل مورد نقادی قرار گرفت.

[۱] امتناع بازگشت موجود بالفعل به قوه؛ اشکالات مطرح شده توسط فیاضی در این قسمت ناشی از عدم توجه به معنای قوه و استعداد و رابطه با آن فعلیت بوده و ملاصدرا با تحلیل معنای قوه و فعلیت در یک شیء محال بودن تعلق موجود بالفعل را به موجود بالقوه تحلیل نموده و برهانی می کند.

[۲] صورت بدن بودن نفس ناطقه؛ نفس ناطقه فصل یا صورت نسبت به بدن می باشد و حالت فعلیت یا تکامل آن است. از این جهت با به فعلیت رسیدن نفس ناطقه، بدن نیز به فعلیت می رسد. در نتیجه تعلق نفس ناطقه بالفعل به بدنی بالقوه ممکن نیست.

[۳] حرکت اشتدادی نفس ناطقه؛ به دلیل ترکیب اتحادی میان نفس ناطقه با بدن و رابطه فعلیت با قوه در آن، نفس ناطقه هنگامی که به فعلیت کامل برسد، بازگشت دوباره آن به قوه و استعداد ممتنع است. زیرا که حقیقت موجود مادی سیلان می باشد که با به فعلیت رسیدن، جهت قوه و استعدادی در او باقی نمی ماند و حقیقت انسانی در مقام نفس ناطقه و بدن با حرکت جوهری به فعلیت می رسد.

[۴] محال بودن تعطیل نفس ناطقه از انجام افعال یا تدبیر بدن؛ تعلق نفس ناطقه به بدن ذاتی آن می باشد و نفس موجود مجردی است که افعال خویش را به واسطه بدن انجام می دهد. بدن نیز آلت افعال نفس ناطقه می باشد. در صورتی که نفس ناطقه مدت زمانی بدون بدن باشد، فاقد افعال مختص خویش خواهد بود. فرض های مطرح شده توسط فیاضی در این قسمت صرفاً بیان احتمالات یا اشاره به نظریاتی مانند قدیم بودن نفس ناطقه است که نیازمند اثبات برهانی می باشد. با مطرح نمودن احتمال نیز برهان اقامه شده، خدشه دار نمی گردد.

## فهرست منابع

- آشتیانی، جلال الدین، شرح بر زاد المسافر صدر الدین محمد بن ابراهیم شیرازی، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۱.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، المبدأ و المعاد، تصحیح عبدالله نورانی، موسسه مطالعات اسلامی، تهران، ۱۳۶۳.
- افلاطون، فایدون، ترجمه محمد علی فروغی، تهران: هرمس، ۱۳۸۷.
- فیا ضی، غلامرضا، علم النفس فلسفی، تحقیق محمد تقی یوسفی، قم: انتشارات موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۹۳.
- شهرزوری، شمس الدین محمد (۱۳۸۳)، رسائل الشجرة الالهية فی علوم الحقایق الربانية، تصحیح نجفقلی حبیبی، تهران: موسسه حکمت و فلسفه ایران.
- کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه (یونان و روم)، ترجمه جلال الدین مجتبوی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸.
- فلوطين، مجموعه آثار، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۶.
- طباطبائی، محمد حسین، نهایه الحکمه، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۶.
- ملاصدرا، محمد بن ابراهیم، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۱.
- \_\_\_\_\_، اسرار الآیات، تصحیح محمد خواجهی، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه اسلامی، تهران، ۱۳۶۰.
- الف.
- \_\_\_\_\_، الشواهد الربوبیة فی المناهج السلوکیة، تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۶۰ ب.
- \_\_\_\_\_، مجموعه الرسائل التسعة، مكتبة المصطفوي، قم، ۱۳۰۲.
- \_\_\_\_\_، تفسیر القرآن الکریم، تصحیح محسن بیدار فر، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۶۶.
- \_\_\_\_\_، مفاتیح الغیب، تصحیح محسن بیدار فر، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۶۳.
- \_\_\_\_\_، شرح الهدایه الاثیریة، مؤسسة التاريخ العربی، بیروت، ۱۴۲۲.
- مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، انتشارات صدرا، قم، ۱۳۷۷.
- نوری، ملا علی، تعلیقات تفسیر القرآن الکریم، تصحیح محسن بیدار فر، انتشارات بیدار، قم، ۱۳۶۶.